

## شاه کاوسوار

### آرش اکبری مفاخر\*

پژوهش‌گر ادب حماسی. مشهد. ایران.

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۲/۸

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۳/۷

### چکیده

فریدون از شخصیت‌های اسطوره‌ایست که نقشی مهم در ادبیات ایران زمین دارد. ویژگی‌های شخصیتی خاص فریدون او را در میان پادشاهان اساطیری ایران برجسته کرده است. یکی از این ویژگی‌ها پیوند او و خانواده‌اش با گاو است. در متن‌های ایرانی به‌طور پراکنده به پیوندهای فریدون و گاو اشاره شده است: فریدون با گاو برمایه، متولد می‌شود، از او شیر می‌نوشد، در کنار او پرورش می‌یابد و پس از آن که از شیر گرفته می‌شود، گاوسواری می‌کند. او در نبرد با ضحاک بر گاو سوار است و در دوران زندگی خود نیز به‌دلیل فروتنی در برابر خداوند اسب‌سواری نمی‌کند و همواره بر گاو می‌نشیند. روایتی کامل از این که فریدون گاوی سرخ برمی‌گزیند، سوار بر آن می‌شود، به جنگ ضحاک می‌رود و از ارون‌درو می‌گذرد، در متنی گورانی به روایت شاه‌رخ کاکاوندی در غرب ایران آمده است. نگارنده در این مقاله می‌کوشد به بازشناسی پیشینه‌های پیوند فریدون با گاو، همراه با معرفی و تصحیح متن روایت گورانی، آوانگاری و ترجمه آن بپردازد.

### کلیدواژه‌ها

فریدون، گاو، برمایه، ضحاک، کاوه آهن‌گر.

## مقدمه

فریدون یکی از شخصیت‌های اسطوره‌ای ایران زمین است که نقشی مهم در روند شکل‌گیری حماسه ملی ایران دارد. سرگذشت داستانی او در ادبیات ایران باستان (Tafazzoli, 2001b) و ادبیات پس از اسلام (صدیقیان، ۱۳۸۶: ۱۹۴-۲۳۹؛ یاحقی، ۱۳۸۶: ۶۳۳-۶۳۶) جلوه‌ای پررنگ دارد. یکی از ویژگی‌های برجسته این شخصیت، پیوند او و خانواده‌اش با گاو است که می‌تواند بازتابی از زندگی کشاورزی در دوران هند و ایرانی باشد (صفا، ۱۳۸۴: ۴۶۵-۴۶۶). برجسته‌ترین نمونه این پیوند در گاوسواری فریدون در نبرد با ضحاک است که در برخی از متن‌ها بازتاب داشته است.

فریدون در *اوستا* (Geldner, 1889: II/121,247)؛ پورداود، ۱۳۷۷: ۱/۳۸۱؛ ۲/۳۳۷) و متن‌های پهلوی هم‌چون *وزیدگی‌های زادسپرم* (Anklesaria, 1964: 7/1)؛ زادسپرم، ۱۳۸۵: ۵۶)؛ فرزند اسفیان و از خاندان اسفیان است. در برخی از متن‌های پهلوی از جمله دین‌کرد (Madan, 1911, II/613)؛ راشدمحصل، ۱۳۸۹: ۳۸، ۲۱۸، ۳۷۵) و بندهش (فرنغ دادگی، ۱۳۸۰: ۱۴۹-۱۵۰؛ ۳۹۲؛ Pakzad, 2005)؛ از پدر و نیاکان فریدون با صفت‌هایی ساخته‌شده از واژه گاو (پرگاو، نیک‌گاو، بورگاو، سیاه‌گاو، سپیدگاو و...) [۱] یاد شده است (Bartholomae, 1963: 323; Justi, 1963: 49-50; Mayrhofer, 1979: I/30). این نسب‌شناسی در متن‌های پس از اسلام از جمله *الفهرست* (الندیم، ۱۹۹۶: ۲۳؛ همو، ۱۳۹۱: ۱۵)؛ *تاریخ طبری* (طبری، ۱۸۷۹: ۱/۱۴۸؛ همو، ۱۳۵۲: ۱/۱۵۳)؛ *آثارالباقیه* (بیرونی، ۱۸۷۸: ۱۴۹؛ همو، ۱۳۷۷: ۱۴)؛ *فارس‌نامه* (ابن‌بلخی، ۱۳۶۳: ۱۱-۱۲) نیز آمده است (Tafazzoli, 2001a)؛ همو، ۲۵۳۶: ۱/۹-۱۰).

در بندهش (فرنغ دادگی، ۱۳۸۰: ۱۵۱؛ ۳۵، ۳۸؛ Pakzad, 2005) پیش از بدنیآ آمدن فریدون فرّه ایزدی از طریق شیر گاو به مادرش فرانک می‌پیوندد و سپس به فریدون منتقل می‌شود [۲]. فریدون و گاو برمایه هم‌زمان بدنیا می‌آیند:

همان گاو کش نام برمایه بود      ز گاووان ورا برترین پایه بود  
 ز مادر جدا شد چو طاووس نر      به هر موی‌بر، تازهرنگی دگر  
 (فردوسی، ۱۳۸۶: ۶۲/۱)

مادر فریدون او را پس از تولد از بیم ضحاک به نگهبان گاو برمایه می‌سپرد تا با

شیر او پرورش یابد (التعالی، ۱۹۶۳: ۳۱؛ همو، ۱۳۷۲: ۵۴):

بدو گفت کین کودک شیرخوار      ز من روزگاری به‌زهنهار دار  
 پدروارش از مادر اندر پذیر      وزین گاو نغزش پیورور به شیر  
 (همان: ۶۳/۱)

البته گاو برمایه (برمایون) [۳] در پیشینه اساطیری خود در *اوستا*

(پورداود، ۱۳۷۷: ۲/۱۹۸؛ ۲/۲۳۴؛ Geldner, 1889: II/234) و کتاب *نهم دین‌کرد* (Madan, 1911: II/814-815)؛ تفضلی،

۱۳۴۴: ۸۴؛ مزدپور، ۱۳۷۶: ۶۴۴-۶۴۵) گاوی نرینه (ورزا/ گشن) و در کوش‌نامه شخصیتی انسانی و حکیم است:

سخن راز شد در میان گروه	به کار فریدون و آن گاه و کوه
چنین گفت هرکس ز مردان مرد	که از گاو برمایه او شیر خورد
سخن گر تو از عام خواهی شنود	ندانی شنودن بدان‌سان که بود
همی «شیر» دانش نماید به راز	همان «گاه» را «گاو» گویند باز
فریدون از آن گاه دانش گشاد	که برماین آن را به دانش نهاد

(ایرانشان بن ابی‌الخیر، ۱۳۷۷: ۳۹۸)

در *زین الاخبار* (گردیزی، ۱۳۴۷: ۲۴۶) پس از آن که فریدون را از شیر می‌گیرند، او بر گاو سوار می‌شود. در *آثارالباقیه* (بیرونی، ۱۸۷۸: ۳۴۲؛ همو، ۱۳۷۷: ۳۴۶) و *فارس‌نامه* (ابن‌بلخی، ۱۳۶۳: ۱۲) هنگام قیام بر ضد ضحاک در روز مهرگان بر گاو سوار می‌شود (کیا، ۱۳۴۷: ۱۲۰-۱۲۵). نشانه‌ای کم‌رنگ از این کردار در *شاهنامه* (فردوسی، ۱۳۸۶: ۷۱/۱) بر جای است (مزدپور، ۱۳۷۶: ۶۴۴):

به پیلان گردون‌کش و گاومیش سپه را همی توشه بردند پیش

در *کتاب نهم دین‌کرد* (Madan, 1911: II/814) فریدون در نبرد با مازندران‌ها، آنان را به پای گاو گشن برمایون می‌بندد (تفضلی، ۱۳۴۴: ۸۴؛ مزدپور، ۱۳۷۶: ۶۴۴-۶۴۵). هم‌چنین بنابر گزارش *نوروزنامه* (خیام، ۱۳۳۰: ۵۱) فریدون در دوران زندگی خود بر اسب ننشسته او بر گاو سوار می‌شده تا بتواند شکر یزدان را بشایستگی بجای آورد، تا آن جا که وی در *تاریخ طبرستان و رویان و مازندران* (مرعشی، ۱۳۴۵: ۱۰۷) به «گاوسوار» نام‌بردار است. افزون بر متن‌های یاد شده، در *طومارهای نقالی* (آیدنلو، ۱۳۹۱: ۲۰۴؛ افشاری - مداینی، ۱۳۷۷: ۳۲-۳۳؛ سعیدی-هاشمی، ۱۳۸۱: ۳۹/۱-۴۰؛ *رستم‌نامه* ۱۲۴۵ هـ ق ملک، برگ ۳۰ الف؛ *رستم‌نامه* ۱۲۴۵ هـ ق مجلس، برگ ۷-۸) و *حماسه‌های شفاهی* (انجوی‌شیرازی، ۲۵۴۷: ۳۴-۳۵) به پیوندهای میان فریدون و گاو اشاره شده است. گاوسواری فریدون در هنر نگارگری ایرانی نیز بازتاب داشته است. در دیوارنگاره متعلق به سده ۶-۷ هـ ق از شهر ری، جام‌نگاره و هم‌چنین یک کاشی از سده هفتم (احتمالاً تولیدشده در کاشان) فریدون سوار بر گاوی کوهان‌دار تصویر شده و در زیر تصویر نیز اشعاری از *شاهنامه* آمده است (آدامووا<sup>۱</sup>-گیوزالیان،<sup>۲</sup> ۱۳۸۳: ۲۲-۲۵):

<sup>۱</sup>. Adel Tigranovna Adamova

<sup>۲</sup>. Leon Tigranovich Giuzalian

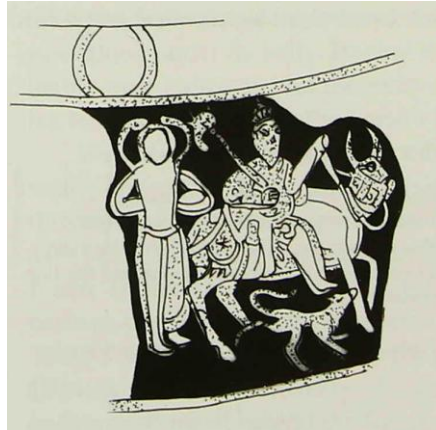


تصویر (۱) کاشی با نقش فریدون گاوسوار، سده ۷ هـ.ق.

بر روی تاسی متعلق به سال ۷۵۲ هـ.ق (احتمالاً تولیدشده در فارس) نیز فریدون در پیکر سواری ریش‌دار، درحالی‌که تاجی بر سر و گرزگی گاوسر بر دست دارد، سوار بر گاوی کوهان‌دار تصویر شده است. ضحاک نیز با دستان بسته، بالاتنهٔ عربان و سر برهنه درحالی‌که سر دو مار از شانه‌های وی بیرون زده، پشت سر فریدون است (برند،<sup>۱</sup> ۱۳۸۸: ۱۷۹، ۱۸۶):



<sup>۱</sup> Robert Hillen Brand



تصویر ۲) تاس با نقش فریدون گاوسوار، ۷۵۲ هـ.ق.

در شاهنامه بزرگ ایلخانی (دموت، حدود ۷۲۰-۷۵۰ هـ.ق) فراهم آمده در تبریز، شاهنامه ابراهیم سلطان (۸۱۶ هـ.ق) در شیراز و همچنین در گرشاسپ نامه متعلق به سال ۹۸۱ هـ.ق در قزوین فریدون سوار بر گاوی کوهان دار است (Abdullaeva-Melville, 2008: 66-67):



تصویر ۳) نگاره شاهنامه بزرگ ایلخانی با نقش فریدون گاوسوار، سده ۸ هـ.ق.



تصویر ۴) نگاره شاهنامه ابراهیم سلطان با نقش فریدون گاوسوار، سده ۹ هـ.ق.



تصویر ۵) نگاره گرشاسپ‌نامه ۸۹۱ هـ ق با نقش فریدون گاوسوار.

دو نگاره مهم شاهنامه در تبریز و شیراز و همچنین نگاره گرشاسپ‌نامه در قزوین بیان‌گر آن است که نگارگران این سه مکتب از داستان گاوسواری فریدون در غرب ایران آگاه بوده و بر پایه سنت حماسی، سینه‌به‌سینه و نگارگری روایی، آن را وارد متن شاهنامه فردوسی و گرشاسپ‌نامه اسدی توسی کرده‌اند؛ با آن‌که در شاهنامه و گرشاسپ‌نامه هیچ اشاره‌ای به گاوسواری فریدون وجود ندارد. پی‌گیری پیشینه این سنت حماسی و نگارگری، ما را به سنگ‌نگاره‌های بابلی رهنمون می‌سازد. عداد،<sup>۱</sup> ایزد بابلی توفان، در سنگ‌نگاره‌ای متعلق به سده ۸ پ. م. در حالی ایستاده بر گاو نر تصویر شده است؛ در حالی که گریز از تندر در دست دارد (زیران<sup>۲</sup> - دلاپورت،<sup>۳</sup> ۱۳۷۵: ۱۲۲). این سنگ‌نگاره می‌تواند کهن‌ترین پیش‌نمونه تصاویرهای گاوسواری فریدون باشد:

<sup>۱</sup>. A'dad

<sup>۲</sup>. Flix Guirand

<sup>۳</sup>. Louis Joseph Delaporte



تصویر ۶) عداد، ایزد بابلی توفان، در سنگ‌نگاره‌های متعلق به سده ۸ پ. م.

گذشته از آن، در روایت‌ها و داستان‌های کُردی نیز به یادمان پیروزی فریدونِ گاوسوار، جشنی برپا می‌کنند. در روز نوروز مردم سلیمانیه شهر را ترک می‌کنند و در جشن‌گاه گرد می‌آیند، شاهی را بر تخت می‌نشانند و درباریان و محافظان را تعیین می‌کنند. شاه سوار بر گاو، درحالی‌که درباریان از پی او روان هستند در میان جماعت به اردوگاه می‌آید، چادر می‌زنند، دیوان برپا می‌کنند و دیگ غذا را بار می‌گذارند. عده‌ای که پوست بز و گوسفند پوشیده‌اند در تمام مدت جشن که سه روز بدرازا می‌انجامد، نقش دام‌های خانگی را بازی می‌کنند. مردم بی‌هیچ اعتراضی از پادشاه فرمان می‌برند. شاه بر مردم مالیات می‌بندد؛ خواه در این گردهمایی باشند یا نباشند. این شخص تا جشن دیگر هم‌چنان عنوان پادشاهی را حفظ می‌کند. این جشن در حقیقت یادگارِ شورش فریدون علیه ضحاکِ ماردوشِ ستم‌گر است. کردها می‌گویند فریدون سوار بر گاو نیروهای خود را در جنگ با ضحاک رهبری کرد (وهبی، ۱۳۸۴: ۱). در سرودی گورانی از شاه تیمور بانیارانی (سده ۱۳ هـ ق) از فریدون گاوسوار در کنار تهمتن رخس‌سوار یاد شده است (صفی‌زاده، ۱۳۶۱: ۱۷۹) [۴]. هم‌چنین آنان معتقدند که نام کاوه از واژه گاو گرفته شده است (لطفی‌نیا، ۱۳۸۸: ۸۹-۹۰).



قوم گوران نیز خود را منسوب به گاو دانسته‌اند و گوران را به معنای گاوسوار (گاوران) پنداشته‌اند و در سده نخست هجری قمری سوار بر گاو به مبارزه با اعراب رفته‌اند (Minorsky, 1943: 89-90؛ لطفی‌نیا، ۱۳۸۸: ۸۹-۹۰) و همچنین گاو در داستان‌های آیینی گوران نیز نقشی مهم دارد از جمله:

- داستان آفرینش گاو (جیحون‌آبادی، ۱۳۶۱: ب ۴۸۸۰).
- گاوداری حق (شاه‌ابراهیمی، ۱۳۷۴: ۱۱۴).
- اسطوره آفرینش زمین بر پشت گاو (هفت‌لشکر گورانی، برگ ۱۶۴، الف ۱۱۶۵).
- حکایت قربانی کردن گاو (جیحون‌آبادی، ۱۳۶۱: ۹۷۴-۹۹۴؛ حسینی، ۱۳۸۲: ۴۸۲-۴۸۷).
- حکایت قربانی کردن گاو یک‌شاخ (جیحون‌آبادی، ۱۳۶۱: ۷۲۹۴-۷۳۴۵).
- حکایت سوارشدن بانوجلاله بر گاو (همو: ۱۳۶۱: ۵۲۶۰-۵۳۴۵).
- داستان سوار شدن شاه‌خوشین نوزاد بر گاو (نیک‌نژاد، بی‌تا: ۶۲-۶۴).
- سلطان بنیامین و گوره‌گاو (بزرگ‌گاو) (Mokri, 1977a: 206).
- تمثیل بی‌گاو (گاو بی‌چوپان) (سوری، ۱۳۴۴: ۱۱۳-۱۱۵؛ Mokri, 1977b: 253-256).
- تمثیل فریاد گاو مغانی [۵] (جواهرپوش، برگ ۱۷۲؛ رستم و زردهنگ: مجلس، برگ ۱۴، کتابخانه رازی، ۵۶).
- حکایت دو گاو نورانی (شاه‌ابراهیمی، ۱۳۷۳: ۲۷۲، ۲۷۴، ۳۰۰).
- پیمان ازلی / کهن گاو (دفتر درویش نورور سورانی، ۱۳۰، ۱۲۷؛ شاه‌ابراهیمی، ۱۳۷۴: ۱۱۵).
- ناله گاو نورانی (دفتر کلام تیمور بانیاران و ...، ۳).
- فریاد رستاخیزی گاو (شاه‌ابراهیمی، ۱۳۷۴: ۳۴۶-۳۵۰).

پس از ذکر این مقدمه، به بررسی پیوند فریدون و گاو (گزینش گاو سرخ، رفتن به جنگ ضحاک و گذر از دریا با گاو) در بخشی از منظومه کاه و ضحاک به روایت شاهرخ کاکاوندی (احتمالاً سده دوازدهم هجری قمری) به زبان گورانی از گروه شمال غربی زبان‌های ایرانی نو (بلو، ۱۳۸۳: ۵۴۴/۲، ۵۵۵؛ Mackenzie, 2005: 401-403) پرداخته می‌شود. این زبان که در مناطق کرمان‌شاه و اورامان رایج است (رضایی، ۲۰۰۹: ۱۸۱؛ Mackenzie, 1966: 5)، از سده‌های نخستین هجری تا به امروز، ادبیاتی غنی و گسترده دارد (Minorsky, 1943: 89-103؛ صفی‌زاده، ۱۳۷۵: ۲۰-۲۲) [۶]. این سرود پیوستگی ژرف با گزارش‌های متن‌های ایران باستان، متن‌های عربی و فارسی پس از اسلام، حماسه‌های شفاهی و طومارهای نقالی درباره گاوسواری فریدون دارد. به هر روی روایت گورانی کامل‌ترین این گزارش‌هاست.

بدین منظور نخست متن گورانی (گجری شاهو، ۱۳۸۰: ۶۴-۶۹) با تصحیحات و سپس آوانگاری و ترجمه آن آورده می‌شود:

### متن گورانی

چه نوع گذشت کرد، گردنای گردون [۷]  
سه تن ژ کیان، نوه شاه جم  
یکی ژو سه تن، هر دو دستش بست  
ژ خواب بیدار بی، ضحاک کرد خطر

پی چیش ملرزی، ژ خواب خوفناک  
شهرناژ دل شاد، آنواژ دل ریش  
سحر طلب کر، اخترشناسان  
مزانان کیین [۸]، مواچان یکسر  
تیغ ژ کشته‌شان، مکر تو دریغ

ژ اخترشناسان، حوالش پرسا  
کی صاحب تختن، شاهیم باطلن [۱۰]  
کس جرأت نکرد، باچان گفت و گو  
تحقیق مواچان و علم یقین  
ژ گردش چرخ، نموی غافل

سه تن ژ نوه شاهان کیان  
و گرز او مکی، فرقت زامدار  
و طلسم [۱۱] درساخ و کوی دماوند  
نسل جمشیدن، دنیاش و کامن  
زیرک کامل، نمودم گریزا

ژ نسل جمشید، مکرد قتل عام  
نامش فرانک، دل و امید بی  
پیدا بی فرزند، نامش فریدون  
نواکشش کی، ضحاک بدمست  
ژ ترس ضحاک، بیدکار بدخو

ویارا ژ گشت، پادشای بلندبخت  
نو کوه مگیلا، صبح تا خوراوا

۲۱۱) بواچون پربت، شرح فریدون  
یکشب دیش و خواب، ضحاک بی‌رحم  
آمان هر سه تن، بالای تخت‌نشست  
شانان او فررقش، گرز گلاو سر

۲۱۵) دختران جم، واتن: یا ضحاک!  
وات و دختران، ضحاک خواب ویش  
ارنواز واتش: ای کار هست آسان  
ژ اخترشناسان، بی‌رس تو خبر  
اغیار بیدکار، تو بکش و تیغ

۲۲۰) ضحاک لعین، فری مترسا  
کیین [۹] کشندهم، کیم قاتلن  
اخترشناسان، سه شانه‌رو  
و اخترشناسان، ضحاک شی و قین  
زیرک‌نامی بی، هوشیار کامل

۲۲۵) زیرک وات: ضحاک! معلومن عیان  
یکی ژو سه تن، دلیر نامدار  
دو دستت و پشت، محکم مکی بند  
زیرک وات: او شخص، فریدون نامن  
ضحاک اید شنت، مدهوش بی لرزا

۲۳۰) چند سال یک‌نوبت، ضحاک بدنام  
یک زن ژ نوه، شاه جمشید بی  
بار حملش داشت، بی چند و بی چون  
مادر فریدون، ورمداشت و قصت  
مادر گیلناش، چند بیشه چند کو

۲۳۵) آمانه بارش، چند کاران سخت  
فریدون البرز، کردش و ماوا

تدبیر کرد بیوه، جهان خاص [۱۲] و عام  
ضحاک طلب کرد، تمامی و [۱۳] جور  
تصدیق عدل، ضحاک ناپاک

یک نعره کیشا و دود جگر  
ظالمن ظلمن، ملحدن شکاک  
عدلش نگون بی، ناراست ناپاک  
ضحاک بدکار، مدیشان و باد  
ضحاک سرسام بی، افتاده مدهوش

نه جلاذ محضر، ضحاک کر پاره  
جار کیشا واتش: بیان امدادان  
ضحاک ظالم، بختش برگشتن  
ده و دو هزار، ژ شهر [و] لشکر  
کاو مکرردش، آاوه و رو

داخل بی و ملک، مکان البرز  
ژ خوف ضحاک، سپاش بی قرار  
واتش: یا یزدان! قاضی الحاجات!  
پری فریدون، جانم کرد نثار  
بزم میمو، هر دم ویم و ویم

واتش: ای کاوه! مکر تو خروش  
تو دل شاد موی، باطل توف [و] تم  
سحر فریدون و چم بداران  
پری چیش مکی، هر دم تو وسواس  
تا ژ کوی مشرق، برآما آفتاب

فریدونش دی، شهباز خوش خو  
مطلب حاصل بی، یاوا و مقصود  
صلوات بر محمد، کردن مرحبا  
کاوه ساخت وداو، گرز سنگ شکن  
و جخت سازنان، کردشان تدبیر

یکروز شاه ضحاک، ابله خیال خام  
سرهنگ سرکشان، سالاران دور  
امساکن منشور، عدالت ضحاک

۲۴۰ تا یاوا او قهر، کاوه آهن گر  
کاوه وات لعین! ملعون ضحاک  
چند فرزند من، غلتانن و خاک  
ای ساه [۱۴] مندن، قارن [و] قباد  
ژ نعره کاوه، مغزش آورد و جوش

۲۴۵ کاوه آهن گر، کردش اشاره  
کردش و علم، لنگ حدادان  
دور فریدون، فرخ فرشتن  
جم بین نه دور، کاوه آهن گر  
رو کرد و مکان، ملک البرز کو

۲۵۰ چنی او سپا، کاوه گران گرز  
پنج سال و البرز، کاوه گرد قرار  
کاوه دست برداشت، کردش مناجات  
من و امر تو، امام وی کوهسار  
فر فریدون، اظهار بکر پییم

۲۵۵ و آواز برز، ژ غیب یک سروش  
سحر فریدون، موینی و چم  
کاوه مزگانی، واتش: یاران!  
واتن: ای کاوه! ای حرف نین راس  
او شو تا و صبح، کاوه نکرد خواب

۲۶۰ کاوه وریزا، شی نه بالای کو  
گفت نه خاک پاش، کاوه کرد سجود  
خوش حال بین، شادان تمامی سپا  
پری فریدون، گرز نه صد من  
کمان و کمند، سنان و شمشیر

جوشا خروشا، سالار سرهنگ  
ذات مثل قلم، مکرد تلاطم [۱۵]  
یک گاو سرخی، هانه او کوه‌سار  
تا که کوتاه کنیم، دنگ داوران  
سوار بی و گاو، بیر بی‌اندیش

نویسیا [۱۶] آیه و فتح و قلم  
منده بی میراث، پری روز جنگ  
مشو و ام‌داد، او ناتمامه  
طلب‌کار خون، شاه‌جمشیدم  
نمیو شکست، تا و روی مردن

تو ذاتی چنی، ضحاک بی‌دین  
ژالبرز خروچ، کردش فریدون  
آمان و پای طوق [۱۸]، پادشای عظیم  
منزل و منزل، نه دل ناورد خوف  
لوا بی نه ملک، هندوستان‌زمین

هیچ گدار نداشت، نه بالای دامان  
ویارا ژ آب، سر نکرد پیوار  
داخل بی و شهر، پای تخت ضحاک  
مردم جمع بستن، دست و بان دست  
فریدون و تخت، شهر کرد زیر [۱۷] زبر

چون توفان باد، واده ولگه‌ریز  
شاه‌ضحاک چنی، سپای بی‌سامان  
سپای او مکان، موی تار و مار  
آما او پای تخت، بخت برگشتش  
سپاهش [۱۹] پوشا، صحرا [۱۷] مرز و بوم

چنی شاه‌ضحاک، مدرا برابر  
ژ ظلم [۱۷] ستم، ملعون مردار

۲۶۵ پوشا و بدن، اسباب روی جنگ  
نورش وینه شوق، خورشید [۱۷] انجم  
فریدون واتش و یاران یار  
او گاو بگیران، پریم باوران  
او گاو سرخه، آوردن پریش

۲۷۰ ننگ حدادان، کاوه کرد علم  
او لنگ بی علم، قدیمه هوشنگ  
پری گرشاسب، کیانا نامه  
بیو ام‌دادم، من و امیدم  
گرشاسب واتش: بیعتم کردن

۲۷۵ من مچم و ملک، هندوستان‌زمین  
و امر صنعت، سمای [۱۷] بی‌ستون  
آوازه‌ظهور، چی و هفت‌اقلیم  
و تاب [۱۷] تعجیل، وینه سیل توف  
ضحاک ناپاک، پرکفر پرکین

۲۸۰ نه رای فریدون، دریای بی‌سامان  
و بالای دریا، شاه‌گاو‌سوار  
و حکم دانای، فرد تیا تاک  
نیش و بالای تخت، وینه شیر مست  
ناظر برد پری، شاه‌ضحاک خبر

۲۸۵ و مکان هند، ضحاک کرد آخیز  
لرزا سستیز، رو کرد و دامان  
هر مکان آما، ضحاک بدکار  
نودمدا لنگ بی، ستاره زشتش  
فریدون شنف، ژ شهر کرد هجوم

۲۹۰ فریدون فر، تاج نور و سر  
سپای ایرانی، دل تنگ ژ فشار

فررار بین لوان و لای فریدون  
شانا او ضحاک، ضحاک برد نه زین  
کشای کش کیشاش، نه روی سنگ [او] خار

نامه بی و نام، فریدون فر  
یک ندای ژ غیب، اما بی خلاف  
مکش تو و [۲۲] تیغ، ضحاک شکاک  
قدری پوست برآر، بیست دست زشت  
ضحاک بمانو، تا هزار و هند

بسته طلسمات [۲۴]، بسته خسته کرد  
ماران مدام گوشت، ضحاک بکن نوش  
تخت‌ها نه گردش، گنج‌ها نه امید  
ضحاک شاهی کرد، هزار و یک سال  
روژی دو نفر، مکشت چون قضاو

و بنند بسـتتـه، دماونـدودـه.

چنی شاه ضحاک، بی دین ملعون  
گرز گاو سر [۲۰]، فریدون و قین  
پیچاش و کمند، خیاتنه تابدار

۲۹۵) غلتان خاک بی، جقه طاوس [۲۱] پر  
فریدون دست برد، کیشا سیف صاف  
وات: ای فریدون! اصل [او] نسب پاک!  
هر و فرق سر، تا و مهره پشت  
و طلسم [۲۳] بیست و کوی دماوند

۳۰۰) فریدون بو شکل، ضحاک بسته کرد  
تا و روی حساو، مارانش نه دوش  
ها و لاشوه، حق شاه جمشید  
پوسه امرش بی، بینای بلندمال  
هزار و یک سال، بکران حساو

۳۰۵) ای ساعت ضحاک، ها و بندوه

## آوانگاری [۲۵]

211) ba-wāčōn piṛ-it, šarh-i Fīrēdūn  
 ča naw' guḏašt kird, gardanāy-gardūn  
 yak šab dīš wa xāb, Žaḥāk-i bē-raḥm  
 sē tan ža kayān, nawa-y šāh-i Jam  
 āmān har sē tan, bālāy taxt nišast  
 yak-ē žaw sē tan, har dō dast-iš bi-bast  
 šānā aw farq-iš, gurz-i gāwasar  
 ža xāb bēdār bī, Žaḥāk kird xaṭar  
 dōxtar-ān-i Jam, wātin: yā Žaḥāk!  
 piy čēš malarzī, ža xāb-i xawfnāk  
 wāt wa dōxtar-ān, Žaḥāk xāb-i wēš  
 Šaharnāz diḷ-šād, Arnawāz diḷ-rēš  
 Arnawāz wāt-iš: ī kār hast-iš āsān  
 saḥar talab kar, axtar-šinās-ān  
 axtar-šinās-ān, bi-piṛs tō xabar až  
 ma-dānān kī-yin, ma-wāčān yaksar  
 ayyār-i bad-kār, tō bi-kuš wa tēy  
 tēy ža kušta-šān, ma-kar tō dirēy



- 220) Žaḥāk-i la'īn, frē ma-tirsā  
 ža axtar-šinās-ān, ḥawāl-iš pirsā  
 kī-yin kušanda-m, kīy-im qātil-in  
 key sāhib-taxt-in, šāhī-m bātil-in  
 axtar-šinās-ān, sē šab-ān-rū  
 kas j̄ ōr'at na-kird, bā-čān gōft-u-gū  
 wa axtar-šinās-ān, Žaḥāk šī wa qīn  
 taḥqīq ma-wāčān, wa 'ilm-i yaqīn  
 Žērak-nām-ē bī, hōšyār-i kāmīl  
 ža gardiš-i čarx, ni-mawī yāfil
- 225) Žērak wāt: Žaḥāk! ma'lūm-in 'ayān  
 sē tan ža nawa-y, šāh-ān-i kayān  
 yak-ē žaw sē tan, diḷēr-i nāmdār  
 wa gurz aw ma-kay, farq-it zāmadār  
 dō dast-it wa pišt, mōḥkam ma-kay band  
 wa tilism dōrsāx, wa kōy Damāwand  
 Žērak wāt: aw šaxs, F<sup>i</sup>rēdūn nām-in  
 nasl-i Jamšēd-in, dōnyā-š wa kām-in  
 Žaḥāk ēd šinaft, madhūš bī larzā  
 Žērak-i kāmīl, naw-dam gōrēzā
- 230) čand sāl yak nawbat, Žaḥāk-i bad-nām  
 ža nasl-i Jamšēd, ma-kird qatl-i 'ām  
 yak žan ža nawa-y, šāh-i Jamšēd bī  
 nām-iš F<sup>r</sup>ānak, diḷ wa ōmēd bī  
 bār-i ḥaml-iš dāšt, bē-čand u bē-čūn  
 pēdā bī farzand, nām-iš F<sup>i</sup>rēdūn  
 mādar F<sup>i</sup>rēdūn, war-ma-dāšt wa qašt  
 nūwā-kušt-iš key, - Žaḥāk-i bad-mast-  
 mādar gīlānā-š, čand bēša čand kō  
 ža tirs-i Žaḥāk, bad-kār-i bad-xū
- 235) āmā na bār-iš, čand kārān-i saxt  
 wayārā ža gišt, pādišā-y buland-baxt  
 F<sup>i</sup>rēdūn Alburz, gird-iš wa ma'wā  
 naw kō ma-gīlā, šōb tā x<sup>w</sup>arāwā  
 yak rūž šāh-Žaḥāk, abla-y xiyāl-xām  
 tadbēr kird bēwa, jahān xāš u 'ām  
 sarḥaṭ-sarkaš-ān, sālār-ān-i dawr  
 Žaḥāk ṭalab kird, tamāmī wa jawr  
 imzā kan manšūr, 'adālat Žaḥāk  
 tašdīq-i 'adl-i, Žaḥāk-i nā-pāk
- 240) tā yāwā aw qahr, Kāwa-y āhingar  
 yak na'ra kīšā, wa dūd-i jīgar  
 Kāwa wāt la'īn, mal'un-in Žaḥāk  
 zālīm-in zulm-in, mōlhīd-in šakāk  
 čand farzand-i min, ṡaltān-in wa xāk  
 'adl-iš nigūn bī, nā-rāst-i nā-pāk

ī sāta mand-in, Qāran u Qubād  
 Žaḥāk-i bad-kār, ma-diy-šān wa bād  
 ža na'ra-y Kāwa, mayz-iš āwird jūš  
 Žaḥāk sar-sām bī, ōftāda madhūš  
 245) Kāwa-y āhingar, kird-iš ašāra  
 na jalād mahzar, Žaḥāk kir pāra  
 kird-iš wa 'alam, luṅ-i ḥadād-ān  
 jār kišā wāt-iš: bayān imdād-ān  
 dawr-i F<sup>1</sup>rēdūn, faṛox f<sup>1</sup>rišta-n  
 Žaḥāk-i zālim, baxt-iš bargāšta-n  
 jam bīn na dawr-i, Kāwa-y āhingar  
 dah u dō hazār, ža šahr u laškar  
 rū kird wa makān, mulk-i Alburz-kō  
 Kāwa ma-kird-iš, ālāwa wa rū  
 250) čani aw sipā, Kāwa-y girān-gurz  
 dāxil bī wa mulk, makān-i Alburz  
 pañ sāl wa Alburz, Kāwa gird qarār  
 ža xawf-i Žaḥāk, sipā-š bē-qarār  
 Kāwa dast war-dāšt, kird-iš munājāt  
 wāt-iš: yā Yazdān!, Qāzī ol-ḥājāt!  
 min wa amr-i tō, āmām wē kōhsār  
 pīr-i F<sup>1</sup>rēdūn, jān-im kird niθār  
 faṛ-i F<sup>1</sup>rēdūn, izhār bi-kir piy-m  
 baziy-am mayō, har-dam waym u waym  
 255) wa āwāz-i barz, ža γēb yak surūš  
 wāt-iš: ēy Kāwa! ma-kar tō xurūš  
 saḥar F<sup>1</sup>rēdūn, ma-wēnī wa čam  
 tō dił-šād ma-wī, bātil tawf u tam  
 Kāwa mizgānī, wāt-iš wa yārān  
 saḥar F<sup>1</sup>rēdūn, wa čam bi-dārān  
 wātin: ey Kāwa!, ī ḥarf nī-yin rās  
 pīr-i čē-š ma-kay, har-dam tō waswās  
 aw šaw tā wa sōb, Kāwa na-kird xāb  
 tā ža kōy mašriq, bar-āmā āftāb  
 260) Kāwa wirēzā, šī na bālā-y kō  
 F<sup>1</sup>rēdūn-iš dī, šahbāz-i x<sup>w</sup>aš-xū  
 kaft na xāk-i pā-š, Kāwa kird sijud  
 maṭlab ḥāsil bī, yāwā wa maqsūd  
 x<sup>w</sup>ašāl bīn šādān, tamāmī sipā  
 šalwāt bar Mohammad, kirdin marḥabā!  
 pīr-i F<sup>1</sup>rēdūn, gurz-i nōh-šad man  
 Kāwa sāxt wa-dāw, gurz-i saṅ-šikan  
 kamān u kamand, sinān u šamšēr  
 wa jaxt sāzanān, kird-išān tadbēr  
 265) pūšā wa badan, asbāb-i rüy jaṅ  
 jūšā xurūšā, sālār-i sarhaṅ



nür-iš wēna-y šawq, x<sup>w</sup> aršēd u anjūm  
 δāt miθāl-i Qulzum, ma-kird talātum  
 F<sup>i</sup>rēdūn wāt-iš, wa yārān-i yār  
 yak gāw-i sōrx-ē, hā na āw kōhsār  
 aw gāw bi-gērān, pīr-im bāwarān  
 tā ke kutah kiym, daŋ-i dāwarān  
 aw gāw-i sōrx-a, āwirdin pīr-iš  
 suwār bī wa gāw, babr-i bē-andēš  
 270) luŋ-i ḥadādān, Kāwa kird ‘alam  
 nūsiyā āyi-ē, wa fath u qalam  
 -aw luŋ bī ‘alam, qadīma Hūšaŋ  
 manda bī mīrāθ, pīr-i rūž-i jaŋ-  
 pīr-i Garšāsib, kiyānā nāma  
 ma-šō wa imdād, aw nā-tamāma  
 bayō amdād-im, min wa ōmēd-im  
 ṭalab-kār-i xūn, šāh-i Jamšēd-im  
 Garšāsib wāt-iš, bē’at-im kirdin  
 ni-mayō šikast, tā wa rüy mirdin  
 275) min ma-čim wa milk, Hindūstān-zamēn  
 tō zānī čani, Žaḥāk-i bē-dīn  
 wa amr-i san’at, samā-y bē-sitūn  
 ža Alburz xurūj, kird-iš F<sup>i</sup>rēdūn  
 āwāza-y zuhūr čī, wa haft iqlīm  
 āmān wa pāy ṭawq, pādīšā-y ‘azīm  
 wa tāb u ta’jīl, wēna-y sēl-i tawf  
 manzil wa manzil, na dił n-āward xawf  
 Žaḥāk-i nā-pāk, pīr-kefr-i pīr-kīn  
 lawā bī na milk, Hindūstān-zamēn  
 280) na rāy F<sup>i</sup>rēdūn, daryā-y bē-sāmān  
 hūyč gudār nadāšt, na bālā-y dāmān  
 wa bālā-y daryā, šāh-i gāw-suwār  
 wiyārā ža āb, sar nakird pēwār  
 wa ḥōkm-i dānā-y, fard-i taŋyā tāk  
 dāxil bī wa šahr, pāy taxt-i Žaḥāk,  
 nīšt wa bālāy taxt, wēna-y šēr-i mast  
 mardim jam’ bast-in, dast wa bān-i dast  
 nāzir bird pīr-i, šāh-Žaḥāk xabar  
 F<sup>i</sup>rēdūn wa taxt, šahr kird zēr u zibar  
 285) wa makān-i Hind, Žaḥāk kird āxēz  
 čōn tūfān-i bād, wāda-y wałga-rēz  
 larzā sitēzā, rū kird wa dāmān  
 har makān āmā, Žaḥāk-i bad-kār  
 sipā-y aw makān, ma-wī tār u mār  
 naw-dam-dā laŋ bī, stāra-y zišt-iš  
 āmā aw pāy-taxt, baxt-i bargašt-iš  
 F<sup>i</sup>rēdūn šinaft, ža šahr kird huĵūm



sipā-š pūšā dašt, sahrā w marz u büm  
 290) F<sup>r</sup>rēdūn-i far, tāj-i nūr wa sar  
 čani Žahāk-šāh, ma-drā barābar  
 sipā-y Ērānī, diḡ-taṡ ža fišār  
 ža zūlm u sitam, mal'ūn-i mirdār  
 čani šāh-Žahāk, bē-dīn-i mal'ūn  
 frār bīn lawān, wa lāy F<sup>r</sup>rēdūn  
 gurz-i gāw-a-sar, F<sup>r</sup>rēdūn wa qīn  
 šānā aw Žahāk, Žahāk bird na zīn  
 pīčāš wa kamand, xayāta-y tāb-dār,  
 kašā-y-kaš kīšā-š, na rūy saṡ u xār  
 295) γaltān-i xāk bī, jeqa-y tāwis-par  
 nāma bī wa nām, F<sup>r</sup>rēdūn-i far  
 F<sup>r</sup>rēdūn dast bird, kīšā sef-i šāf  
 yak nedāy ža γēb, amā bē-xilāf  
 wāt: ey F<sup>r</sup>rēdūn!, ašl u nasab pāk!  
 ma-kuš tō wa tēγ, Žahāk-i šakāk  
 har ža farq-i sar, tā wa muhra-y pišt  
 qadr-ē pust bar-ār, bi-bast dast-i zišt  
 wa tilism bi-bast, wa kōy Damāwand  
 Žahāk bi-mānō, tā hazār u hand  
 300) F<sup>r</sup>rēdūn baw šikl, Žahāk basta kird  
 basta-y tilismāt, jasta-y xasta kird  
 tā wa rūy hasāw, mārān-iš na dūš  
 mārān mōdām gūšt, Žahāk bi-kan nūš  
 hā wa lāša-wa, haqq-i šāh-Jamšēd  
 -taxt hā na gardiš, ganj hā na omēd-  
 pusa amr-iš bī, bīnā-y buland-māl  
 Žahāk šāhī kird, hazār u yak sāl  
 hazār u yak sāl, bi-karān hasāw  
 rūž-ē dō nafar, ma-kušt čōn qašāw  
 ī sā'at Žahāk, hā wa band-awa  
 wa band-i basta-y, Damāwand-awa

### ترجمه (نگارش فارسی)

۲۱۱) داستان فریدون را برایت بگویم که گردون گردان چگونه گذشت.  
 یک شب ضحاک بی‌رحم در خواب دید سه تن از کیان که نوۀ شاه جم بودند،  
 هر سه تن آمدند، بالای تخت نشستند، یکی از آن سه تن دست او را بست.  
 گرز گاو سر را بر فرقی کشید، ضحاک از خواب بیدار شد و احساس خطر کرد.  
 ۲۱۵) دختران جم گفتند: ای ضحاک! از خواب خوفناک برای چه می‌لرزی؟  
 ضحاک خوابش را برای دختران گفت، شهرناز دل شاد بود اما ارنواز دل ریش.

ارنواز به او گفت: این کار آسان نیست، سحر اخترشناسان را احضار کن. تو از اخترشناسان خبرها را بپرس، می‌دانند آنان کیستند، یک‌سره به تو می‌گویند. بیگانگان بدکار را به شمشیر بکش، تیغ را از کشته آنان دریغ نکن. (۲۲۰) ضحاک لعین بسیار می‌ترسید، از اخترشناسان احوال او را پرسید. کشنده من چه کسانی هستند؟ قاتل من کیست؟ کی صاحب تخت من خواهند شد؟ کی شاهی من باطل خواهد شد؟

سه‌شبان‌روز هیچ‌یک از اخترشناسان جرأت نکردند سخنی بگویند. ضحاک از اخترشناسان خشمگین شد، اما آنان با علم و یقین تحقیق می‌کردند. زیرک‌نامی که فرد هوشیار کاملی بود و از گردش چرخ غافل نمی‌شد، (۲۲۵) گفت: ای ضحاک! به روشنی آشکار است که آنان سه‌تن از نوادگان شاهان کیان هستند.

یکی از آن سه‌تن - دلیری نام‌دار - با گرزش فرق تو را زخمی می‌کند. دو دستت را به پشت محکم می‌بندد، تو را با طلسم در کوه دماوند ببند می‌کشد. زیرک گفت: آن شخص فریدون نامیست، آنان از نسل جمشید هستند و دنیایشان به کام است. ضحاک این سخن را شنید، مدهوش شد، لرزید، زیرک کامل در آن دم گریخت. (۲۳۰) هر چند سال یک‌بار، ضحاک بدنام خانواده جمشید را قتل عام می‌کرد. زنی از نوه‌های شاه جمشید که نامش فرانک و دلش لبریز از امید بود، بی‌چند و چون باردار بود، فرزندش بدنیا آمد، نامش فریدون بود. مادر فریدون او را برمی‌داشت و می‌برد (از ترس این‌که) نوبت کشتنش کی باشد - ای ضحاک بدمست! -

مادرش او را از ترس ضحاک بدکار بدخو در چند بیشه و کوه می‌گرداند. (۲۳۵) برای فرزندش چند کار سخت پیش آمده بود، پادشاه بلندبخت (فریدون) از همه روی گرداند،

در البرز کوه پناه‌گرفت، از صبح تا غروب در آن کوه می‌گشت. یک‌روز شاه ضحاک، ابله خیال‌خام، اندیشید که خاص و عام جهان (به درگاه او) بیایند. ضحاک سرهنگان سرکش و سالاران دوران را همگی به ستم احضار کرد. منشور عدالت ضحاک را امضا کنید، عدالت ضحاک ناپاک را تصدیق کنید. (۲۴۰) تا کاوه آهن‌گر با قهر و کین آمد و نعره‌ای از سوز جگر برکشید. کاوه گفت: ای لعین‌ها! ضحاک ملعون است، ظالم است، خود ظلم است، او فردی ملحد و به‌شک‌آلوده [۲۶] است.

چندین فرزند مرا به خاک غلتانده است، عدل این ناراستِ ناپاک سرنگون باد. در این ساعت قارن و قباد مانده‌اند، ضحاک بدکار آنان را هم بیاد می‌دهد. از نعرهٔ کاوه مغز ضحاک بجوش آمد، ضحاک سرسام شد و مدهوش افتاد. (۲۴۵) کاوه آهن‌گر به جلااد اشاره کرد، محضر را پاره کن. کاوه لنگ آهن‌گران را درفش کرد، فریاد کشید و گفت: به یاری بیایید. دور فریدون فرخ‌فرشته است، بخت ضحاکِ ظالم سرنگون است. دوازده‌هزار نفر از مردم شهر و لشکریان به گرد کاوه آهن‌گر جمع شدند. کاوه به سوی سرزمین البرزکوه، گریان و بر سر زنان روی آورد. (۲۵۰) کاوه گران‌گرز با آن سپاه وارد سرزمین البرزکوه شد. کاوه پنج‌سال در البرزکوه اقامت گزید، سپاهش از بیم ضحاک بی‌قرار بود. کاوه دست به مناجات برداشت، گفت: ای یزدان! ای قاضی الحاجات! من به فرمان تو به این کوه‌سار آمدم و جانم را برای فریدون نثار کردم. فر فریدون [۲۷] را بر من آشکار کن، - هر دم برای خودم، برای خودم دلم می‌سوزد. - (۲۵۵) سروشی از غیب به آواز بلند گفت: ای کاوه! مخروش. سحر فریدون را به چشم می‌بینی، تو دل‌شاد می‌شوی، توفان و تاریکی نابود می‌شود. کاوه به یاران گفت: مژدگانی بدهید، سحر چشم به‌راه فریدون باشید. یاران گفتند: ای کاوه! این سخنی راست نیست، چرا تو هر دم دچار وسواس می‌شوی. کاوه آن شب تا صبح نخوابید تا آن لحظه که از مشرق خورشید برآمد. (۲۶۰) کاوه برخاست و به بالای کوه رفت، فریدون، شهبازِ خوش‌خو را دید. کاوه به خاک پایش افتاد، به او نماز برد. آرزویش برآورده شد، به مقصود رسید. تمامی سپاهیان خوش‌حال و شادان شدند، بر محمد (ص) صلوات فرستادند - ای مرحبا. کاوه به سرعت برای فریدون گرز نه‌صد من، گرز سنگ‌شکن را ساخت. آنان بسرعت کمان و کمند، سنان و شمشیر ساختند و تدبیر جنگ کردند. (۲۶۵) فریدون اسباب روز جنگ را به تن پوشید، آن سالار سرهنگ جوشید و خروشید. نورش همانند نور خورشید و ستارگان بود، ذاتش همانند دریای قلزم بود. فریدون به یاران یارش گفت: گاو سرخی در آن کوه‌سار است، آن گاو را بگیرد و برایم بیاورد تا به فریاد دادخواهان رسیدگی کنم. آن گاو سرخ را برایش آوردند، ببر بی‌اندیش (بی‌ترس و بیم) بر گاو سوار شد [۲۸]. (۲۷۰) کاوه لنگ آهن‌گران را علم کرد، آیهٔ فتح و پیروزی را با قلم بر آن نوشت.

آن لنگ از روزگار قدیم هوشنگ درفش بود و برای روز جنگ به میراث مانده بود. فریدون] برای گرشاسپ نامه‌ای نوشت که به یاری آن ناتمام [ضحاک] نرود. به یاری من بیا، من به تو امید بسته‌ام، خون خواه خون شاه‌جمشیدم. گرشاسپ گفت: من بیعت کرده‌ام، تا روز مردن نمی‌توانم آن را بشکنم. (۲۷۵) من به سرزمین هندوستان می‌روم، تو می‌دانی و ضحاک بی‌دین. فریدون به دستور برآورنده آسمان بی‌ستون، از البرزکوه خروج کرد. آوازه قیام فریدون به هفت‌اقلیم رسید، مردم به دنبال پادشاه بزرگ براه افتادند. او بتندی و شتاب همانند سیل توفانی، منزل به منزل رفت و به دل ترسی راه نداد. ضحاک ناپاک، پُرکفر پُرکین به سرزمین هندوستان رفت. (۲۸۰) دریای بی‌کرانه سر راه فریدون، در درازای ساحل هیچ گذاری نداشت. شاه گاو‌سوار از سمت بالای دریا از آب گذشت و آب سر او را پنهان نکرد [۲۹]. به فرمان خداوند دانای فرد تنهای واحد، به دنبال تخت ضحاک وارد شهر شد. همانند شیر مست بر روی تخت نشست، مردم دست بر روی دست [در حضورش] گرد آمدند. نگهبان برای شاه ضحاک خبر برد: فریدون بر تخت نشسته و شهر را زیر و زبر کرده است. (۲۸۵) ضحاک از سرزمین هندوستان مانند توفان (گردباد) در موسم برگ‌ریزان خیز برداشت [۳۰].

ضحاک لرزید، با خود ستیزید، با سپاهی بی‌کران به سوی پایین (ایران) براه افتاد. ضحاک بدکار به هر جا می‌آمد سپاه آن سرزمین را تار و مار می‌کرد. در آن دم ستاره نامبارکش لنگ بود، با بختی برگشته به پایتخت آمد. فریدون شنید، از داخل شهر حمله کرد، سپاهش صحرا و مرز و بوم را پوشاند. (۲۹۰) فریدون فرّ (فرخ/ فرهمند)، با تاج نور بر سر، با ضحاک شاه برابری می‌کرد. سپاهیان ایران از فشار، از ظلم و ستم آن ملعون مردار دل‌تنگ بودند. آنان از نزد ضحاک بی‌دین ملعون فرار کردند و نزد فریدون آمدند. فریدون کینه‌ور گرز گاو‌سر را بر سر ضحاک کوفت و او را در زین فروبرد. او را به کمند بافته تاب‌دار کشید و بر روی سنگ و خار، کشان‌کشان می‌برد. (۲۹۵) جقه طلوس‌پر ضحاک در خاک غلتان شد، نامه (پادشاهی) به نام فریدون فرّ شد. فریدون دست برد و شمشیر آب‌دار را کشید، ندایی راست و درست از غیب آمد. گفت: ای فریدون! ای اصل و نسب پاک! ضحاک به شک‌آلوده را با شمشیر نکش [۳۱]. مقداری (باریکه‌ای) پوست از فرق سر تا مهره پشت او بردار و دست نامبارک او را ببند [۳۲].

او را با طلسم در کوه دماوند ببند تا هزار و چند سال در آن جا بماند [۳۳]،  
 ۳۰۰) فریدون به آن شیوه ضحاک را بست، آن تن خسته را بندیِ طلسمات کرد.  
 تا روز رستاخیز مارانش در دوش او باشند و همیشه گوشت تن او را نوش کنند،  
 (زیرا) حق شاه جمشید در پیکر اوست، - تخت پادشاهی در گردش است و گنج در  
 امیدواری است -.

همانا فرمان خداوند بینای بلندجای گاه بود که ضحاک هزار و یکسال شاهی کند.  
 هزار و یکسال را حساب کنید، ضحاک همانند قصاب روزی دو نفر را می کشت.  
 ۳۰۵) در این ساعت ضحاک در بند است، در بند بسته دماوند کوه.

### نتیجه گیری

گاوسواری فریدون در نبرد با ضحاک، یکی از ویژگی‌های برجسته فریدون در میان  
 شاه پهلوانان است. اگرچه در *اوستا* به نام گاو برمایه، در متن‌های پهلوی به پیوند فریدون  
 با گاو، در آثار تاریخی و *شاهنامه* فردوسی به پرورش فریدون در نزد گاو و دربرخی آثار  
 به گاوسواری وی اشاره‌ای شده است، در هیچ یک داستانی مستقل در این باره نیست.  
 گذشته از این متن‌های بنیادی، در متن‌های نقلی و روایت‌های گفتاری نیز اطلاعاتی  
 بیش از این درباره گاوسواری فریدون وجود دارد که بازتاب سرچشمه‌های دیگری از  
 متن‌های حماسی ماست. هرچند روشن کردن سپهر زمانی و مکانی بوجود آمدن این  
 گزارش‌ها امکان پذیر نیست، خوش بختانه هنر نگارگری در این زمینه اطلاعاتی دقیق‌تر  
 عرضه می کند؛ دیوارنگاره شهر ری، سده ۶-۷ هـ ق، یک کاشی از سده ۷ هـ ق،  
 جام‌نگاره‌ای از سده ۷ هـ ق و تاسی متعلق به سده ۸ هـ ق (همگی تولیدشده در غرب  
 ایران) اصالت داستانی گاوسواری فریدون را پیش از سده هفتم در غرب ایران نشان  
 می دهد. دو نگاره *شاهنامه* بزرگ *ایلخانی* (سده ۸ هـ ق) فراهم آمده در تبریز و *شاهنامه*  
*ابراهیم سلطان* (سده ۹ هـ ق) در شیراز و هم‌چنین نگاره *گرشاسپ‌نامه* ۹۸۱ هـ ق  
 فراهم آمده در قزوین که فریدون را سوار بر گاو تصویر کرده است، سپهر زمانی و مکانی  
 روشنی دارند. به عبارتی نگارگران غرب ایران فریدون گاوسواری را با گرز گاو در  
 دست، در *شاهنامه* فردوسی و *گرشاسپ‌نامه* اسدی توسی تصویر کرده‌اند که در ذهن  
 خود داشته و از راه سنت نگارگری سینه‌به‌سینه منتقل کرده‌اند، نه آن چه در *شاهنامه* و  
*گرشاسپ‌نامه* بوده است. پیشینه این تصویر در غرب ایران به سنگ‌نگاره عداد، ایزد  
 توفان بابلی، در سده ۸ پ. م بازمی‌گردد که ایستاده سوار بر گاوی نر است و گریزی از  
 تندر در دست دارد. گذشته از این کامل‌ترین روایت حماسی شناخته‌شده از داستان

گاو سواری فریدون سرودی حماسی به زبان گورانی از غرب ایران، کرمان شاه امروز است. بر پایه این روایت، فریدون در روزگار پادشاهی ضحاک از مادری به نام فرانک دنیا می آید. مادر از ترس ضحاک، فرزند را به البرز کوه می برد. فریدون در آن جا بزرگ می شود تا این که کاوه آهن گر قیام می کند و در جست و جوی فریدون به البرز کوه می رود. کاوه که پنج سال را به امید یافتن فریدون در البرز کوه گذرانده، شبی دست به نیایش برمی دارد و از خداوند می خواهد فرّه فریدون را بر وی آشکار کند. سروشی مژده دیدار فریدون را به کاوه می دهد. کاوه با برآمدن آفتاب فریدون را می بیند و به پای وی می افتد. کاوه گرز نه صد منی و رزم ابزارهایی برای فریدون می سازد. پس از آن فریدون به یارانش دستور می دهد که گاوی سرخ را که در آن کوه سار است، برای او بیاورند. یاران گاو سرخ را برای فریدون می آورند و او سوار بر آن به سوی ایران روان می شود تا به دریای بی سامانی می رسد. فریدون بی آن که سرش در آب فرو رود، سوار بر گاو از دریا می گذرد، به کاخ ضحاک می رود و بر تخت می نشیند. ضحاک که در هندوستان بسر می برد، باز می گردد. فریدون گریزی گاو سر بر سر ضحاک می کوبد و او را در کمند می پیچد و شمشیر می کشد تا وی را بکشد، اما سروش به او می گوید: ای فریدون! ضحاک را نکش! باریکه ای از پوست او، از فرق سر تا مهره پشت او، جدا ساز و دستانش را ببند. آن گاه او را با نیروی طلسم برای هزاران سال در دماوند کوه ببند که ماران دوش ضحاک تا روز رستاخیز از گوشت وی بخورند و کین شاه جمشید را بستانند. فریدون نیز چنین می کند.

### پی نوشت ها

۱. فریدون ... پسر اسفیان پرگاو اسفیان نیک گاو اسفیان سوی گاو اسفیان بورگاو اسفیان کردارگاو اسفیان سیاه گاو اسفیان سپیدگاو اسفیان دبرگاو اسفیان رمه گاو اسفیان ون فروشن اسفیان جم (راشدمحصل، ۱۳۸۹: ۲۱۸).
- هم چنین بنگرید: (آموزگار-تفضلی، ۱۳۷۵: ۷۲، ۲۶-۲۷: Molé, 1967).
۲. در گزارش کتاب هفتم دین کرد (Madan, 1911: II/608) فرّه و فروهر زردشت نیز از طریق شیر گاو به او می پیوندند (آموزگار-تفضلی، ۱۳۷۵: ۶۷، راشدمحصل، ۱۳۸۹: ۲۱۴؛ Molé, 1967: 22-23).
۳. بنگرید: (خالقی مطلق، ۱۳۸۹: ۷۸/۱-۷۹).
۴. دلیر داوخواز، کول رخس من بیم  
سرخ نه حشار، تازه ساو من بیم
۵. دادرس امیر، سیاوخش من بیم  
فریدون فر، زین نه گاو من بیم
- چوپن گای مغانی قورنا به قار  
روش دا به روستم نه عرصه پیکار

ōn gā-y müyānī qūranā ba qār  
rūš dā ba Rūstam na 'arse-y paykār

- مانند گاو مغانی از روی قهر و کین فریاد کشید و به رستم در عرصهٔ پیکار روی کرد. این تمثیل احتمالاً اشاره دارد به فریاد و نالهٔ روان گاو یکتاآفریده. در بندهش (فرنیغ‌دادگی، ۱۳۸۰: ۵۳؛ Pakzad, 2005: 67) و *گزیده‌های زادسپرم* (Anklesaria, 1964: 2/13؛ زادسپرم، ۱۳۸۵: ۳۸) پس از کشته‌شدن گاو یکتاآفریده تاریکی جهان را دربر می‌گیرد. پس از این بی‌نظمی و چیرگی اهریمن و دیوان بر گیتی کیومرث به‌دست اهریمن کشته می‌شود. روان گاو یکتاآفریده از تن گاو بیرون می‌آید، پیش گاو می‌ایستد و با فریاد و ناله‌ای بلند، چونان یک‌هزار مرد/چون هزارها سپاهی، از چیرگی اهریمن و دیوان و از بین رفتن نظم اهورایی می‌نالد. هم‌چنین بنگرید: (بهرامی، ۱۳۸۳: ۲۵۴). نیز بنگرید: اکبری‌مفاخر، آرش، «رستم و زرده‌نگ»، *دانش‌نامهٔ فرهنگ مردم/یران*، ج ۴ (زیر چاپ).

۶. برای آگاهی بیش‌تر از زبان و ادبیات گورانی، بنگرید: (اکبری‌مفاخر، ۱۳۹۳: ۱۴۵-۱۷۱).

۷. شماره‌گذاری بیت‌ها از نگارنده است. این منظومه در ساختار سرودی حماسی و کلاً ۴۱۲ بیت است. برای بررسی آن بنگرید: اکبری‌مفاخر، آرش، «دارجنگه»، *دانش‌نامهٔ فرهنگ مردم/یران*، ج ۴ (زیر چاپ).

۸. اصل: کین

۹. اصل: کین

۱۰. اصل: باتلن

۱۱. اصل: تلسم

۱۲. اصل: خاس

۱۳. اصل: وه

۱۴. اصل: ایساتع

۱۵. اصل: تلاتم

۱۶. اصل: نویسا

۱۷. اصل: سماء

۱۸. اصل: توق

۱۹. اصل: سپاش

۲۰. بنگرید: (آیدنلو، ۱۳۹۰: ۷۰۶-۷۰۸).

۲۱. اصل: تاوس

۲۲. اصل: وه

۲۳. اصل: تلسم

۲۴. اصل: تلسمات

۲۵. آوانگاری برپایهٔ روش مکریست. در این باره بنگرید به فهرست منابع: Mokri.



۲۶. احتمالاً معنای حرامزاده داشته باشد.

۲۷. احتمالاً به پیکرپذیری فره اشاره دارد و کاوه می‌خواهد نماد گیتیایی فره فریدون را به چشم خود ببیند.

۲۸. یادآور گزینش اسب به دست پهلوان است. بنگرید: (رستم‌نامه، ۱۲۴۵ ملک، برگ ۳۰ الف). از جمله انتخاب رخس از سوی رستم (فردوسی، ۱۳۸۶: ۳۳۳/۱-۳۴۰).

۲۹.

فریدون چو بشنید شد خشم‌ناک	از آن ژرف‌دریا نیامدش باک
بتندی میان کیانی بیست	بران باره شیردل برنشست
سرش تیز شد کینه و جنگ را	به آب اندر افگند گل‌رنگ را

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۷۴/۱)

شاید باره شیردل گل‌رنگ یادمانی از گاو سرخ‌رنگ باشد.

۳۰. یادآور خیزش و تاختن اهریمن در آغاز آفرینش در بندهش (فرنبع دادگی، ۱۳۸۰: ۵۲؛ Pakzad, 2005: 58).

«پس اهریمن ... به رشک‌کامگی بر تاخت (tag abar kard) ... او چون ماری آسمان زیر این زمین را بسفت».

۳۱. درباره علت زنده ماندن ضحاک در کتاب ششم دین‌کرد (Madan, 1911: II/549) آمده است:

ud ēd-ez paydāg ku Frēdōn Az-dahāg ōzadan kāmīst, Ohrmazd guft ku-š nūn ma ōzan če purr i ēn zamīn xrafāstar bawēd.

و این نیز پیداست که فریدون می‌خواست ضحاک را بکشد. اورمزد گفت: «کنون او را نکش، زیرا این زمین پر از خرفستران شود». بنگرید: (میرفخرایی، ۱۳۹۲: ۲۱۴) و هم‌چنین در کتاب نهم دین‌کرد (Madan, 1911: II/811):

«گفتن دادار هرمزد به فریدون که مبادا بدری تن او را که ضحاک است، چه اگر تن او را بدری که ضحاک است، پر این زمین را گند از مار و سمور آبی و کژدم و سوسمار و کشف و وزغ». (بهار، ۱۳۷۵: ۱۹۲؛ مزدآپور، ۱۳۷۶: ۶۴۱).

۳۲. فردوسی در پایان داستان ضحاک به این مطلب اشاره نکرده، اما در خواب ضحاک این نکته بیان شده است:

۳۳.

یکایک همین گرد که‌تر بسال	ز سر تا به پایش کشیدی دوال
بدان زه دو دستش بیستی چو سنگ	نهادی به‌گردن‌برش پالهنگ
همی‌تاختی تا دماوند کوه	کشان و دوان از پس اندر گروه

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۵۸/۱)

البته در بیت‌های افزوده بر پایان داستان دو بیت زیر آمده است:

ز سر تا به پایش زهی برکشید سراسر یکی چرم از او درکشید



بدان زه سر و پای و دستش بیست همه بند و گردنش بر هم شکست  
(همان: ۸۴/۱)

ثعالبی (۱۹۶۳: ۲۸، ۳۴؛ همو، ۱۳۷۲: ۵۲، ۵۶) نیز به این مطلب اشاره کرده است. نیز بنگرید:  
(آیدنلو، ۱۳۹۰: ۷۱۲-۷۱۴).

۳۴. طلسم احتمالاً مفهومی همانند بند مینوی در گرفتاری اهریمن به دست مینوان دارد:  
«پس بهرام ایزد ... گنّامینوی گجسته بدکردار را به مینویی بند کرده، بر پیش اورمزدخدای برد.  
... ای بهرام ایزد آن گجسته را در بند مجازات، به مینویی بسته، ببر که به جای گاه دوزخ ...»  
(مزدایور، ۱۳۷۸: ۲۰۵).

«مینوان ... پس اهریمن را بگرفتند و بدان سوراخ که دنیا آمده بود به دوزخ بردند و به بند  
مینوی بستند» (اونوالا، ۱۹۲۲: ۱۵/۶۳؛ ۸۲/۲؛ ۱۰-۶).

بنظر می‌رسد در شاهنامه (۸۴/۱) نیز اشاره‌ای به این بند مینوی (طلسم) شده باشد:

بیاورد ضحاک را چون نوند	به کوه دماوند کردش پَند
چو بندی بر آن بند بفرزود نیز	نبود از بد بخت مانند چیز

## فهرست منابع

- آدامووا، ات. - گیوزالیان، ل.ت. (۱۳۸۳). *نگاره‌های شاهنامه ۷۳۳ هـ ق لنینگراد*، ترجمه زهره فیضی، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، سازمان چاپ و انتشارات.
- آیدنلو، سجاد. (۱۳۹۰). *دفتر خسروان (برگزیده شاهنامه فردوسی)*، تهران: سخن.
- آیدنلو، سجاد. (۱۳۹۱). *طومار ثقالی شاهنامه*، تهران: به‌نگار.
- آموزگار، ژاله و احمد تفضلی. (۱۳۷۵). *اسطوره زندگی زردشت*، تهران: چشمه و آویشن.
- ابن بلخی. (۱۳۶۳). *فارس‌نامه*، تصحیح لسترنج و نیکلسن، تهران: دنیای کتاب.
- اسدی توسی، علی بن احمد، *گرشاسپ‌نامه*، دست‌نویس ۸۹۱ ق، به شماره Or. 12985 کتابخانه بریتانیا، لندن.
- افشاری، مه‌رآن و مهدی مداینی. (۱۳۷۷). *هفت لشکر (طومار جامع نقالان)*، تهران: پژوهش‌گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- اکبری مفاخر، آر.ش. (۱۳۹۳). «رزم‌نامه کنیزک (حماسه‌ای به زبان گورانی و روایتی از یادگار زریران)»، *پژوهش‌نامه ادب حماسی*، سال دهم، شماره ۱۸، صص ۱۴۵-۱۷۱.
- انجوی شیرازی، ابوالقاسم. (۲۵۳۷). *مردم و قهرمانان شاهنامه*، تهران: سروش.
- اون‌والا، موید رستم مانک. (۱۹۲۲). *روایات داراب هرمزدیار*، بمبئی.
- ایران‌شان بن ابی‌الخیر. (۱۳۷۷). *کوش‌نامه*، به کوشش جلال متینی، تهران: علمی.
- برند، رابرت هیلن. (۱۳۸۸). *زبان تصویری شاهنامه*، ترجمه سیدداود طبایی، تهران: فرهنگستان هنر.
- بلو، جویس. (۱۳۸۳). «گورانی و زازا»، *راه‌نمای زبان‌های ایرانی*، ج ۱، ویراستار: رودیگر اسمیت، ترجمه حسن رضایی‌باغبیدی و هم‌کاران، تهران: ققنوس، صص ۵۵۵-۵۶۲.
- بهار، مهرداد. (۱۳۷۵). *پژوهشی در اساطیر ایران (پاره اول و دوم)*، تهران: آگه.
- بهرامی، ایرج. (۱۳۸۳). *شاهنامه کردی*، تهران: هیرمند.
- بیرونی، ابوریحان. (۱۸۷۸). *آثارالباقیه*، به کوشش زاخو، لایپزیک.
- بیرونی، ابوریحان. (۱۳۷۷). *آثارالباقیه*، ترجمه اکبر داناسرشت، تهران: امیرکبیر.
- پورداد، ابراهیم. (۱۳۷۷). *یشت‌ها*، تهران: اساطیر.
- تفضلی، احمد. (۱۳۴۴). *تصحیح و ترجمه سوتکرنسک و ورشت مانسرنسک از دین‌کرد نهم*، پایان‌نامه دکتری زبان‌شناسی و زبان‌های باستانی ایران، دانش‌گاه تهران: دانش‌کده ادبیات (چاپ نشده).

- تفضلی، احمد. (۲۵۳۶). «آبتین»، *دانش‌نامه ایران و اسلام*، ج ۱، صص ۹-۱۰، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- جواهرپوش. (۱۳۰۷ق). *روایت مصطفی بن محمود گورانی*، دست‌نویس ش ۴۶۱۶، کتاب‌خانه ملک.
- جیحون آبادی، نعمت‌الله. (۱۳۶۱). *حق‌الحقایق یا شاهنامه حقیقت*، به کوشش محمد مکرری، تهران: کتاب‌خانه طهوری.
- جیحون آبادی، نعمت‌الله. (۱۳۶۳). *حق‌الحقایق یا شاهنامه حقیقت*، به کوشش نورعلی الاهی، تهران: حسینی.
- حسینی، محمد. (۱۳۸۲). *دیوان گوره*، کرمان‌شاه: باغ نی.
- خالقی مطلق، جلال. (۱۳۸۹). *یادداشت‌های شاهنامه*، تهران: مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی.
- خیام، عمر بن ابراهیم. (۱۳۳۰). *نوروزنامه*، تصحیح مجتبا مینوی، تهران: کتاب‌خانه کاوه.
- الثعالبی، ابومنصور عبدالملک بن محمد نیشابوری. (۱۹۶۳). *غرر اخبار ملوک الفرس*، تهران: کتاب‌خانه اسدی.
- ثعالبی، حسین بن محمد. (۱۳۷۲). *شاهنامه کهن*، پارسی‌گردان: محمد روحانی، مشهد: دانش‌گاه فردوسی.
- *دفتر درویش نوروز سورانی*، دست‌نویس شماره ۱۱۷۱۴۰، کتاب‌خانه مجلس.
- *دفتر کلام تیمور بانیاران و تیمور ثانی*. (۱۳۸۰). به کوشش حسین روح‌تافی، رونوشت سید ایمان خاموشی، کرمان‌شاه: صحنه.
- راشد محصل، محمدتقی. (۱۳۸۹). *دین‌کرد هفتم*، تهران: پژوهش‌گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- *رستم‌نامه*. (۱۲۴۵ق). دست‌نویس ش ۴۰۳۶، کتاب‌خانه مجلس.
- *رستم‌نامه*. (۱۲۴۵ق). دست‌نویس ش ۶۴۲۴، کتاب‌خانه ملک.
- *رستم و زرد‌هنگ*. (۱۳۴۹ش). دست‌نویس ش ۹۷۷۶، کتاب‌خانه مجلس.
- *رستم و زرد‌هنگ*. (۱۳۷۹). رونوشت اسدالله صفری، کتاب‌خانه دانش‌گاه رازی کرمان‌شاه.
- رضایی‌باغبیدی، حسن. (۲۰۰۹). *تاریخ زبان‌های ایرانی*، ژاپن: مرکز پژوهش زبان‌های دنیا، دانش‌گاه اوساکا.

- زادسپرم. (۱۳۸۵). *وزیدگی‌های زادسپرم*، پژوهشی از محمدرضا راشد محصل، تهران: پژوهش‌گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ژیران، فلیگس و لاکوئه و ل. دلاپورت. (۱۳۷۵). *فرهنگ اساطیر آشور و بابل*، تهران: فکر روز.
- سوری، ماشاءالله. (۱۳۴۴). *سرودهای دینی یارسان*، تهران: امیرکبیر.
- سعیدی، مصطفی و احمد هاشمی. (۱۳۸۱). *طومار شاهنامه فردوسی*، تهران: خوش‌نگار.
- شاه‌ابراهیمی، سید امرالله. (۱۳۷۳). *برزنجه (دوره برزنجه و ابتدای دوره پردیور)*، کرمان‌شاه: صحنه.
- شاه‌ابراهیمی، سید امرالله. (۱۳۷۴). *دیوان سید فرضی*، شیخ امیر و ...، کرمان‌شاه: صحنه.
- صدیقیان، مهین‌دخت. (۱۳۷۵). *فرهنگ اساطیری (حماسی ایران به روایت منابع بعد از اسلام: پیش‌دادیان)*، تهران: پژوهش‌گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- صفا، ذبیح‌الله. (۱۳۸۴). *حماسه‌سرایی در ایران*، تهران: امیرکبیر.
- صفی‌زاده، صدیق. (۱۳۶۱). *نوشته‌های پراکنده درباره یارسان*، اهل حق، تهران: عطایی.
- صفی‌زاده، صدیق. (۱۳۷۵). *نامه سرانجام، کلام خزانه (یکی از متون کهن یارسان)*، تهران: هیرمند.
- طبری، امام‌ابی جعفر محمد بن جریر. (۱۸۷۹). *تاریخ الطبری (تاریخ الامم و الملوک)*، لیدن.
- طبری، محمد بن جریر. (۱۳۵۲). *تاریخ طبری*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۶). *شاهنامه*، به کوشش جلال خالقی‌مطلق و هم‌کاران (محمود امیدسالار جلد ششم و ابوالفضل خطیبی جلد هفتم)، تهران: مرکز دایرة‌المعارف بزرگ اسلامی.
- فرنبرگ‌دادگی. (۱۳۸۰). *بند هشت*، ترجمه مهرداد بهار، تهران: توس.
- کیا، صادق. (۱۳۴۷). *آریامهر*، تهران: وزارت فرهنگ و هنر.

- گجری شاهو، امین. (۱۳۸۰). *نوفل و مجنون میرزا شفیع کلیایی (داستان کاوه و ضحاک شاهرخ کاکاوندی)*، تهران: مه.
- گردیزی. (۱۳۴۷). *زین الاخبار*، تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران: انجمن آثار و مفاخر.
- لطفی نیا، حیدر. (۱۳۸۸). *حماسه‌های قوم کرد*، تهران: سمیرا.
- نصیرالدین مرعشی، سید ظهیرالدین. (۱۳۴۵). *تاریخ طبرستان و رویان و مازندران*، به کوشش محمدحسین تسبیحی، تهران: شرق.
- مزداپور، کتایون. (۱۳۷۸). *بررسی دست‌نویس م. ۲۹، داستان گرشاسب، تهمورس و جمشید، گل‌شاه و متن‌های دیگر*، تهران: آگه.
- مزداپور، کتایون. (۱۳۷۶). «ضحاک و فریدون»، *سخن‌واره، پنجاه و پنج گفتار پژوهشی به یاد دکتر پرویز ناتل خانلری*، به کوشش ایرج افشار و هانس روبرت رویمر، تهران: توس.
- میرفخرایی، مهشید. (۱۳۹۲). *بررسی دین‌کرد ششم*، تهران: پژوهش‌گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- الندیم، ابی‌الفرج محمد بن ابی‌یعقوب اسحاق. (۱۹۹۶). *الفهرست*، ضبطه شرحه یوسف علی طویل، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- الندیم، ابی‌الفرج محمد بن ابی‌یعقوب اسحاق. (۱۳۵۰). *الفهرست*، تحقیق رضا تجدد، تهران: دانش‌گاه تهران.
- نیک‌نژاد، کاظم. (بی‌تا). *گنجینه یاری*، نسخه عکسی به شماره ثبت ۱۱۸۵۷۴، مرکز دایرة‌المعارف بزرگ اسلامی.
- وهبی، توفیق. (۱۳۸۴). «نوروز در کردستان»، [http://aftabnews.ir/vdcbs5ba.rh\\_bazpuur.html](http://aftabnews.ir/vdcbs5ba.rh_bazpuur.html)
- *هفت‌لشکر*. (۱۳۴۹ق). روایت منسوب به الفت، دست‌نویس ش ۱۱۹۳۷، کتاب‌خانه آستان قدس رضوی مشهد.
- یاحقی، محمدجعفر. (۱۳۸۶). *فرهنگ اساطیر و داستان‌واره‌ها در ادبیات فارسی*، تهران: فرهنگ معاصر.
- Abdullaeva, F. and Ch. Melville. (2008). *The Persian Book of King, Ibrahim Sultan's Shahnama*, Oxford.
- Anklesaria, E. T. (1964). *Vichitakiha-i Zaatparam*, Bombay.
- Bartholomae, C. (1961). *Altiranisches Wörterbuch*, Berlin.



- 
- Justi, F. (1963). *Iranisches Namenbuch*, Hildesheim.
  - Geldner, K. F. (1889). *Avesta, the Sacred Books of the Parsis*, Stuttgart.
  - Mackenzie, D.N. (2005). "Gurāni", *Encyclopaedia Iranica*, vol. 12, New.
  - Mackenzie, D.N. (1966). *The Dialect of Awroman (Hawrāmān Luhōn)*, Kobenhaven.
  - Madan, D. M., (1911). *The Complete of The Pahlavi Dinkard*, Bombay.
  - Mayrhofer, M. (1979). *Iranisches Personennamenbuch*, Wien.
  - Minorsky, V. (1943). "The Gūrān", *BSOAS 11*, pp. 75-103.
  - Molé, M. (1967). *La légende de Zoroastre*, Paris.
  - Mokri, M. (1977a). *La Grande Assemblée des Fidèles de Vérité au Tribunal sur le mont Zagros en Iran*, Dawra-y Dīwāna-Gawra, Paris.
  - Mokri, M. (1977b). "Le Kalām Gourani sur Le pact des compagnons fidèles de vérité au sein de la perle prémondiale", *Journal Asiatique*, CCLXV, pp. 237-271, Paris.
  - Pakzad, F. (2005). *Bundahišn*, Zoroastrische Kosmogonie und Kosmologie, Tehran: Centre for Great Isiamic Encyclopaedia.
  - Tafazzoli, A. (2001a). "Ābtīn", *Encyclopaedia Iranica*, vol. I, New York: Bibliotheca Persian Press. pp. 248.
  - Tafazzoli, A. (2001b). "Ferēdūn", *Encyclopaedia Iranica*, vol. IX, New York: Bibliotheca Persian Press. pp. 531-532